

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق در احکام نکاح سه مقصد را مطرح کردند؛ مقصد اول درباره عیوب که «العیبُ ما هو؟» و «العیبُ کَم هو؟» عیب را معنا کردند و اقسام عیب را که در مرد چندتاست در زن چندتاست عیوب مشترک بین زن و مرد چندتاست آنها را بیان کردند، بعد احکام عیب را هم که فسخ است و مانند آن بیان کردند.^۱ اما در مقصد سوم تدلیس است که فرق تدلیس و عیب روشن شد مفهوماً و از نظر مصداق اینها «عامین من وجه» هستند مصداقاً و حکم هر کدام هم مشخص شد. عمده فرق بین تدلیس و خیار شرط است. «شرط الخیار» در نکاح اصلاً راه ندارد. «شرط الخیار» یعنی هر وقتی شرط کردند تا فلان وقت هر وقت خواستند بهم بزنند، این می شود «شرط الخیار». خیار تخلف شرط این است که یک شرطی را در «أحد الزوجین» تنظیم بکنند که اگر «أحد الزوجین» فاقد آن شرط بود، طرف دیگر بتواند عقد نکاح را بهم بزند.

مرحوم شهید در مسالک بی میل نیست که خیار تدلیس را به خیار تخلف شرط برگرداند.^۲ مرحوم صاحب جواهر نظرش این است که خیار تخلف شرط در نکاح نیست، آنچه که هست خیار تدلیس است که نص خاص داریم.^۳ الآن چند مطلب را برابر با قاعده ارائه کنیم بعد ببینیم نص خاص مسئله چیست؟

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۲ - ۲۶۵.

۲. مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۳۹.

۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۶۲.

برابر قواعد اولیه اگر کسی خودش یا دیگری که سِمَت وکالت او را دارد و مانند آن، آن را به عقد یک مردی در بیاورد بنا بر اینکه این زن آزاد است، بعد معلوم می‌شود که این زن اُمه است؛ در اینجا برابر قاعده اولیه، عقد می‌شود فضولی. مطلب دوم این است که عقد فضولی - همان طوری که مستحضرید - صحیح است؛ یعنی عناصر محوری عقد نقصی ندارد ایجابش تام، قبولش تام، ترتیش تام، توالی‌اش تام، اگر عربیت و ماضویت لازم بود تام، در مدار عقد نقصی نیست؛ منتها این عقد، عقد شناور و سرگردان است، چه کسی باید به این عقد وفا کند؟ کسی مأمور به وفای به عقد است که یا مالک باشد و یا مَلِک، یا «لَا يَبِيعُ إِلَّا فِي مِلْكَ»^۱ یا «لَا يَبِيعُ إِلَّا فِي مِلْكَ»؛ اگر مالک بود که این عقد سرگردان نیست و اگر مَلِک بود «بِالْوَلَايَةِ أَوْ الْوَصَايَةِ أَوْ الْوَكَاالَةِ أَوْ النِّيَابَةِ»، این عقد هم سرگردان نیست؛ ولی عقدی که عاقدش نه مَلِک دارد و نه مَلِک، یک عقد سرگردان است، چه کسی مأمور وفای به این عقد است؟ اگر کسی که مالک است یا مَلِک است این عقد را اذن داد، این عقد از شناوری و سرگردانی در می‌آید و می‌شود «عَقْدُهُ» و وقتی «عَقْدُهُ» شد «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^۲ شامل می‌شود، وگرنه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» نمی‌گوید هر عقدی در عالم اتفاق افتاد شما وفا کنید، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یک عموم انحلالی دارد؛ یعنی «و اليوف كل رجل منكم بعقده». این عقد تا عقد زید نباشد، زید مأمور به وفای آن نیست. زیدی که مالک بود یا مَلِک بود که اذن نداد، الآن که اذن داد این عقد سرگردان می‌شود «عَقْدُهُ»، مأمور به وفاست. حالا این زنی را که بدون اذن مالک او به عقد کسی در آوردند، این عقد سرگردان است، این می‌شود عقد فضولی. عقد فضولی صحیح است، ولی نافذ نیست. قبل از اینکه مولا اجازه بدهد، تصرف در این اُمه جایز نیست مثل تصرف عقد فضولی در بیع؛ عقد صحیح است،

۱. الوافی، ج ۱۸، ص ۱۰۶۹.

۲. سوره مائده، آیه ۱.

ولی آثار ملکیت که تصرف باشد بر آن بار نیست. اگر کسی عالم بود به اینکه این عقد، فضولی است و مالک اجازه نداد، «مع ذلک» در این أمه تصرف کرد «فإن کانا عالمین»، این می‌شود بغی و زنا؛ این أمه نه «مهر المسمی» دارد نه «مهر المثل» دارد «لا مهر لبغی»^۱، آن حکم سوره مبارکه «نور»^۲ هم که جاری می‌شود که حد آنهاست در صورتی که طرفین عالم باشند به اینکه صاحبش اجازه نداد، این عقد می‌شود فضولی بدون امضا، آن وقت تصرف در «أحد الطرفين» می‌شود زنا.

اما اگر مالک اجازه داد چه کاشف باشد چه ناقل، این عقد می‌شود صحیح، این أمه می‌شود زوجه او. اگر فهمید که این أمه است قبل از آمیزش فسخ کرد، برابر قاعده اولیه که گذشت «فلا مهر له»، نه «مهر المثل» دارد نه «مهر المسمی»، هیچ چیزی ندارد و آن حکم طلاق را هم تنصیف مهر است ندارد، چون طلاق حکم خاص خودش را دارد، فسخ حکم مخصوص خودش را دارد. پس اگر قبل از آمیزش روشن شد و او رها کرد فسخ کرد، هیچ حقی این زوجه بر زوج ندارد؛ نه «مهر المسمی»، نه «مهر المثل» و نه تنصیف آن و اگر بعد از آمیزش این را فسخ کرد، او کل «مهر المسمی» را باید بپردازد، آن وقت از آن جهت که تدلیس شد غرامت را باید از کسی بگیرد که «بِیْدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ»^۳ هر کس آن نقطه اصلی و محوری نکاح دست او بود که با کار او این عقد صورت پذیرفت و این زوج فریب خورد، این زوج می‌تواند به او مراجعه کند و غرامت بگیرد. در صورتی که به اذن مولا باشد و فسخ بعد از آمیزش باشد، این «مهر المسمی» است طبق قاعده، سخن از «مهر المثل» نیست، یک؛ سخن از عشر قیمت نیست، دو؛ سخن از نصف عشر یعنی یک بیستم نیست، سه؛ اینها همه برخلاف قاعده است «إلا ما خرج بالدلیل» -

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۹۶؛ «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَهَيَّ عَنْ خِصَالٍ تَسْعَةُ عَنْ مَهْرٍ الْبَغِيِّ».

۲. سوره نور، آیه ۲ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ

۳. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

الآن ما براساس مقتضای قواعد اولیه بحث می‌کنیم - و اگر چنانچه مولا اذن داد و اینها فسخ نکردند تا آخر می‌مانند و محذوری ندارد. اگر فسخ شد قبل از آمیزش «فلا مهر له اصلاً»، اگر بعد از آمیزش شد «فله تمام مهر المسمی»، مسئله‌ای که «المغرور يرجع إلى من غره»^۱ قاعده فقهی چنین چیزی نداریم که ما به عموم آن تمسک بکنیم؛ نه منصوص است و نه مستفاد از نصوص. قاعده‌های اصطیادی داریم این از آن قبیل نیست، قاعده منصوص داریم این از آن قبیل نیست. قاعده «المغرور يرجع إلى من غره» یک قاعده‌ای نیست که نص داشته باشیم یا مصطاد «من النصوص» باشد. در خصوص تدلیس دارد «لَأَنَّهُ دَلَّسَهَا»^۲ و این «لَأَنَّهُ دَلَّسَهَا» را هم که خبر «رُفَاعَة» است مرحوم محقق ثانی در جامع المقاصد می‌گوید این خبر پیش من ضعیف است که بحث جدایی دارد که مطرح می‌شود. پس اگر چنانچه مولا اجازه نداد و طرفین دانستند، این می‌شود زنا، چه قبل آمیزش چه بعد آمیزش بخواهد فسخ کند مهری در کار نیست؛ منتها حالا «أرش البكارة» و مانند آن بدهکار است یا نه مطلبی دیگر است و اگر چنانچه مولا اجازه داد بعد از اجازه بخواهد فسخ کند و آمیزش کرده باشد، تمام مسمی است نه «مهر المثل»، نه عُشر قیمت، نه نصف قیمت «على اختلاف الموارد». اینها براساس قاعده‌های اولی است.

اما برابر نصوصی که در مسئله است مرحوم محقق ثانی در جامع المقاصد خبر «رفاعة» را می‌گوید «عندی ضعیف»، بعد مخالف اصول است، البته خبری که دستور نسخ می‌دهد دستور استرداد مهر می‌دهد، اینها مخالف اصل است. اصالة اللزوم وقتی محکم شد یعنی عقد صحیح است، مهر هم مهر مسمی است نه «مهر المثل»، جا هم برای

۱. ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۳۸۱؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۴۸ و ۳۴۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۲.

استرداد نیست؛ اما ما بگوییم این عقد باطل است یا حق فسخ دارند، اینها برخلاف آن اصول اولیه است که خود محقق ثانی هم این را گفته، دیگران هم می‌پذیرند. عمده جریان خبر «رفاعة» است.

این «رفاعة بن موسی» می‌گویند مبتلا و گرفتار وقف شد، با اینکه هفتاد روایت از وجود مبارک امام صادق و امام کاظم (سلام الله علیهما) نقل کرده است. می‌دانید بخشی از این ابتلای به وقف، به دلیل دسیسه‌های مالی بود که درباره بعضی از این واقفیه گفتند وجوهی پیش اینها بود که به امام برسانند، وقتی امام قبلی رحلت کرد نوبت به امام بعدی رسید، در امامت امام بعدی مثل امام رضا (سلام الله علیه) تردید کردند که این وجوه را نپردازند، درباره این گروه از واقفیه گفتند که اینها «کلاب ممطوره» هستند؛ سگ در عین حال که آلوده است وقتی باران بخورد آلوده‌تر می‌شود.^۱ اما کسانی که این مشکل وجوهات و مانند آن را ندارند، آن روز در اثر خفقان تشیع و عدم امکان تصریح به نص، گاهی این شبهه پیش می‌آمد. از امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردند امام بعد از شما کیست؟ حضرت در آنجا نتوانست «بالصراحه» بگوید موسی (سلام الله علیه)؛ گفت: «مَنْ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ»؛^۲ کسی که اهل بازی نیست، چون دنیا لهو و لعب است و او در دنیا زندگی نمی‌کند. «أَمَّا بَعْدُ فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ»؛^۳ این بیان نورانی حضرت سید الشهداء (سلام الله علیه) است، فرمود ما اصلاً در دنیا زندگی نمی‌کنیم. دنیا همان پنج بخشی که دارد در سوره مبارکه «حدید»، این مضمون آن آیه سوره «حدید» است که «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَتُهُ وَتَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرُ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»؛^۴ در دوران کودکی یک‌طور، نوجوانی یک‌طور، جوانی آن‌طور، میانسالی آن‌طور، سالمندی آن‌طور، این پنج بخش است؛ یا سرگرم

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۹۳.

۲. الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۱، ص ۳۱۱.

۳. کامل الزیارات، النص، ص ۷۵.

۴. سوره حدید، آیه ۲۰.

بازی و بازیگری است، میانسالی که شد به تفاخر داشتن و به زینت و سِمَت‌ها و مانند آن است، کهنسالی که شد چون دیگر نه مقامی دارد و نه به او مقامی می‌دهند، از فعلیت خود خبر ندارد، از اینکه ما این‌چنین داشتیم یا نوه‌های ما این‌چنین هستند، این لعب است و لهو است و زینت است و تفاخر است، در آخرین بخش آن هم تکاثر است. حضرت فرمود: «أَمَّا بَعْدُ» بعد از حمد و ثنا «فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَانَ الْآخِرَةُ لَمْ تَزَلْ». این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در نهج البلاغة فرمود: «فَكُونُوا مِنْ أَتْنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَتْنَاءِ الدُّنْيَا»^۱ یعنی همین است. آسمان و زمین که دنیا نیست، اینها آیات الهی‌اند. قرآن زمین را به عظمت و برکت یاد کرد، از آسمان به عظمت و برکت یاد کرد، از آب، از هوا، از فضا، از دریا به عظمت و به نیکی یاد کرد. دنیا همین عناوین اعتباری من و ما است. فرمود شما فرزندان دنیا نباشید فرزندان آخرت باشید، پس می‌شود آدم در دنیا زندگی نکند، چون دنیا به معنی زمین نیست. این زمین و زمان را وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود جای بسیار خوبی است، فرمود اینجا متجر اولیاست و هر کس به هر جا رسید در همین دنیا به هر جا رسید؛ روی این زمین عبادت کرده است، در این فضا زحمت کشیدند، این هوا را نفس کشیدند، دنیا متجر اولیاست. آن دنیا که فرمود اصلاً ما در دنیا نیستیم، همان پنج بخش سوره «حدید» است. این آن‌قدر خطر دارد که وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) فرمود امام بعد از من کسی است که «لَا يَلْهُوُ وَلَا يَلْعَبُ»، بالصراحه نگفت پسر من موسی. بعد طولی نکشید که وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) یک کودکی بود یک برّه‌ای در اختیارش بود، کوچه بود یا در باغ بود وارد حیاط شد به این برّه گفت: «اسْجُدِي لِرَبِّكَ» که در پیشگاه خدا سجده کن، آن‌وقت امام صادق وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) را در بغل گرفت فرمود: «بِأَبِي وَأُمِّي مَنْ لَا يَلْهُوُ وَلَا يَلْعَبُ»، با این بیان می‌فرمودند که

۱. نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، خطبه ۴۲۴.

امام هفتم امام موسی کاظم است؛ بلکه به خواص اولیایشان می‌رسیدند می‌گفتند. این ابتلا بود که یک امام زمانی نتواند بگوید بعد از من کیست!

غرض این است که آن واقفیه‌ای که دنیا آنها را به آن سمت بُرد، این همان است که گفتند «کلاب مطوره» هستند؛ اما درباره «رفاعة بن موسی» مقبول است، ثقه است در رجال. مرحوم محقق ثانی در جامع المقاصد می‌فرماید که این خبر «رفاعة بن موسی»، «عندی ضعیف»، بزرگان بعدی گفتند که راه برای اینکه پیش شما ضعیف باشد وجهی ندارد، برای اینکه او برگشت و جزء ثقات شد. گذشته از این، دلیلی که در مسئله هست تنها خبر «رفاعة بن موسی» نیست، «صحيحه حلبی» است که این «صحيحه حلبی» چون تکه تکه شده، یکجا نیست که در دست خیلی‌ها باشد؛ صدرش در یک باب است، ذیلش در یک باب است که خود این «صحيحه حلبی» مشکل ما را حل می‌کند. الآن ما این دو بخش را از شرايع بخوانیم تا برسیم به وسائل.

پرسش: ...

پاسخ: بلکه دوتا حرف است نظیر همان واقفی بودن «أبو حمزه بطائنی». این جریان «أبو حمزه بطائنی» - که قبلاً هم بحث آن گذشت - این وقف بعدی به اعتبار خبرهای قبلی او آسیب نمی‌رساند؛ اما از اینکه ما نمی‌دانیم این خبر را قبل از وقف نقل کرده یا بعد از وقف نقل کرده! این مشکل ایجاد می‌کند. اگر جزم داشته باشیم به اینکه فلان خبر را همین «أبی حمزه» قبل از واقفی شدن نقل کرده است مقبول است؛ اما خبری مشکوک باشد تاریخش معلوم نباشد که آیا این را قبل از وقف نقل کرده یا بعد از وقف نقل کرده، آنجا مشکوک است که این بخش در جریان واقفی بودن «أبو حمزه بطائنی» نقل شده است.

پرسش: ...

پاسخ: نه، برای اینکه این مشکوک است. اصل سلامت چه چیزی؟!

پرسش: ...

پاسخ: نه، مسلمان بودن او مشکوک است، ما نمی دانیم قبل از اسلام بود یا بعد از اسلام! این شخص قبل از وقف بود یا بعد از وقف. اگر ما بدانیم این روایت در فلان تاریخ از فلان شخص نقل شده است، بله «اصالة السلامة» و «اصالة الصحة» ممکن است بار باشد؛ اما ما نمی دانیم که این روایت را این شخص زمان واقفی شدنش نقل کرد یا زمان غیر واقفی بودنش؛ نه سابقه دارد ما استصحاب نکنیم، نه «اصالة الصحة» ای، «اصالة السلامة» ای ما داریم.

«المقصد الثالث في التدليس» فرمود: «و فيه مسائل»: «الأولى إذا تزوج امرأة على أنها حرة فبانت أمة كان له الفسخ و لو دخل بها»، «و قيل العقد باطل» ولی «و الأول أظهر» یک عقد فضولی است می تواند صحیح باشد. «و لا مهر لها مع الفسخ قبل الدخول» این حکمش روشن است. «و لها المهر بعده» بعد از آمیزش، این هم حکمش روشن است. «و قيل لمولاهما العشر»^۱ عشر چه؟ عشر قیمت یا عشر مهر؟ اینجا روشن نیست، برای اینکه در مسئله «نکاح عبید و إماء» بالصراحة روشن کردند در مسئله «نکاح عبید و إماء» فرمود چندتا مسئله است: «الأولى لا يجوز للعبد و لا للأمة أن يعقدا لأنفسهما نكاحاً إلا بإذن المالك»^۲ بعد دارد به اینکه اگر این کار را کردند چند قول است: «قيل وقف على إجازة المالك» چون فضولی است، «و قيل يبطل فيهما و تلغى الإجازة و فيه قول رابع مضمونه اختصاص الإجازة بعقد العبد» تا می رسد به صفحه بعد، «الثالثة إذا تزوج الحر أمة من غير إذن المالك ثم وطئها قبل الرضا عالماً بالتحريم كان زانياً و عليه الحد و لا مهر» و اگر «و لو أتت بولد» حکمش فلان است و اگر

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۵۳.

شبهه باشد باز حکمش کذاست. درباره مهر که اقوال را ذکر کردند «و قیل عُشر قیمتها إن کانت بکراً أو نصف العُشر إن کانت ثیباً»^۱ چون مسئله عُشر قیمت یعنی یک دهم، «نصف العُشر» یعنی یک بیستم را در مسئله «نکاح عبید و إماء» به صورت شفاف ذکر کردند، اینجا که مسئله تدلیس است فرمودند «و قیل لمولاهما العُشر أو نصف العُشر»، معلوم می‌شود که منظور عُشر قیمت است و اینجا ذکر نکردند.

قبل از اینکه ما «صحیحہ حلبی» را بخوانیم و روشن بشود که تنها خبر «رفاعة بن موسی» نیست، «صحیحہ حلبی» هم عهده‌دار مسائل مطرح شده است، این فرع را هم همه این بزرگان نقل کردند، قبل از صاحب جواهر تا به صاحب جواهر همه این فرع را نقل کردند که اگر این تدلیس از خود مولا صادر شده باشد، مولا کنیزی را به عنوان اینکه آزاد است و «بَیْدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ» است، به عقد کسی در آورد، آیا این به منزله اقرار به عتق این زن است یا نه؟ لذا این را بیان کردند که اگر خود مولا این کنیز را به عقد کسی درآورد به عنوان اینکه او آزاد است، اگر کلمه‌ای گفت لفظی گفت و از این لفظ انشاء فهمیده می‌شود، یک؛ و عرف مساعد با این فهم است، دو؛ این تدلیس نیست، او قبلاً آمه بود الآن با همین صیغه آزاد شد، با همین لفظ آزاد شد. این عتق، ایقاع است عقد که نیست؛ نظیر طلاق نیست که ایقاع خاصی باشد و یک لفظ مخصوص طلب بکند. اگر یک لفظی که مفید عتق باشد، یک؛ و این گوینده هم این فایده را بداند و قصد کند، دو؛ عتق حاصل می‌شود، سه؛ تدلیسی در کار نیست.

پرسش: ...

پاسخ: حالا اگر در صدد فریبکاری بود، کذب خبری بود نه مخبری؛ یعنی دروغ است این، او هم در حقیقت مخبرش هم کاذب است، چون دارد انشاء می‌کند سخن از صدق و کذب نیست و دارد تدلیس می‌کند می‌گوید آزاد

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۵۴.

است. اینجا تدلیس صادق است ولو «من بیده عقدة العقد» و «عقدة النکاح» مولای او باشد، تدلیس است؛ برای اینکه این شخص به هیچ وجه قصد آزاد کردن او را ندارد و عرف هم اگر بداند که او دارد حيله می‌کند یقیناً عتق از آن نمی‌فهمد. پس این کنیز این زن نه آزاد است و نه آزاد شد، همچنان کنیز است؛ پس این می‌شود تدلیس. پس اگر مولای او هم او را به عقد کسی در بیاورد به عنوان «أنه حرّ» باز این تدلیس است، در صورتی که قصد این کار را نداشته باشد و عرف هم از این چیزی نفهمد. بنابراین نمی‌شود گفت که این کنیز آزاد است، چون خود مولایش گفت آزاد است.

به هر تقدیر هر جا تدلیس بود ولو مدّلس مولای او باشد، مسئله غرامت هست، چون در آن خبر «رفاعة» آمده: «لأنه دَلَّسَهَا». این «لأنه دَلَّسَهَا» در خصوص نکاح که برخلاف قاعده است بر مورد نص اختصار می‌شود و غرامت را می‌گیرند. حالا اینها خطوط کلی بود برابر قاعده.

اما اینکه مرحوم محقق ثانی در جامع المقاصد می‌فرماید خبر «رفاعة»، «عندی ضعیف»، ضعیفی ندارد، چون معمولاً او را به عنوان ثقه می‌دانند، به این هفتاد روایتش هم عمل کردند و عمل می‌کنند؛ معلوم می‌شود که آن چند لحظه‌ای که مبتلا به وقف بود گرفتار شبهه بود، در صدد تحقیق بود. شکّ متفحص در عقاید اصلی واقعاً انکاری ندارد؛ اما یک شبهه‌ای برای او پیش آمده و دارد تحقیق می‌کند. این شکّ متفحص را نمی‌شود گفت آلوده و مرتد است، او واقعاً دارد تحقیق می‌کند، نه اینکه - معاذ الله - از آن حق برگشته باشد؛ در توحید این طور است، نبوت این طور است، ولایت این طور است. به شکّ متفحص یک مهلتی می‌دهند که تحقیق بکند، البته از آن مهلت گذشته ممکن است معذور نباشد.

در جریان خبر «حلبی» که صحیحه هم هست، این تقطیع شده است؛ منتها آن وسائل چاپ‌های قبل داشت که «تقدم صدره» یا «یأتی ذیله». مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) - حشرش با انبیا و اولیا (علیهم السلام) - دستور دادند جامع الأحادیث نوشته شده که یکجا صدر و ذیل این حدیث کاملاً مشخص است. چون وسائل‌های سابق نمی‌گفت در کدام باب! می‌گفت «تقدم صدره» یا «یأتی ذیله». برای یک فقیه سخت بود بفهمد که صدرش کجاست ذیلش کجاست و این بزرگوار - که حشرش با اولیا و انبیای الهی باشد - عده‌ای از فضلا و شاگردانشان را جمع کردند دستور دادند این جامع الأحادیث را مرقوم فرمودند. اما الآن به برکت آثار و پیشرفتگی این صنایع، در پاورقی همین وسائل صدرش مشخص است در کدام صفحه است، ذیلش مشخص است در کدام صفحه است. این «صحیحه حلبی» یک بخش از آن در باب یک است، یک بخش از آن در باب دو است، یک بخشی از آن هم در باب هشت و ده و اینهاست.

در باب یک، حدیث شش به این صورت است: مرحوم صدوق «عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ إِلَى قَوْمٍ فَإِذَا امْرَأَتُهُ عَوْرَاءُ وَلَمْ يُبَيِّنُوا لَهُ قَالَ لَا تُرَدُّ؛ عَوْرَاءُ بODN مرد عوراء بودن زن؛ یعنی چشمش چپ است احوال است دوبین است، این عیب موجب فسخ نیست، چه اینکه اعمی بودن هم عیب نیست؛ اما «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ»^۱ که حصرش البته حصر نسبی است.

در باب دو حدیث پنج این است: «عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ قُلْتُ أَرَأَيْتَ - أَرَأَيْتَ - «أَخْبَرَنِي» - «إِنْ كَانَ قَدْ دَخَلَ بِهَا كَيْفَ يَصْنَعُ بِمَهْرِهَا

قَالَ (عليه السلام) الْمَهْرُ لَهَا بِمَا اسْتَحَلَّ^۱ از بُضعش او باید مهر را بپردازد؛ اما «وَا يَعْرِمُ وَلِيِّهَا الَّذِي اُتِكَحَهَا مِثْلَ مَا سَاقَ إِلَيْهَا»، او غرامت تدلیس را باید بپردازد.^۱

روایت اول باب پنج دارد: «الْحَلْبِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ إِلَى قَوْمٍ فَإِذَا امْرَأَتُهُ عَوْرَاءُ وَلَمْ يُبَيِّنُوا لَهُ قَالَ لَا تُرَدُّ^۲؛ این «لَا تُرَدُّ»^۲ نفی تدلیس نمی‌کند یعنی از راه عیب نمی‌شود حفظ کرد.

روایت دوم باب پنج که از «رفاعة بن موسى» است دارد که «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْمَحْدُودِ وَالْمَحْدُودَةِ هَلْ تُرَدُّ مِنَ النِّكَاحِ قَالَ لَا»^۳ که این به بحث فعلی ما مرتبط نیست.

حدیث اول باب هشت این است «محمد بن مسلم» می‌گوید «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَخْطُبُ إِلَى الرَّجُلِ ابْنَتَهُ مِنْ مَهْرَةٍ فَأَتَاهُ بِغَيْرِهَا قَالَ تُرْفُ إِلَيْهِ الَّتِي سُمِّيَتْ لَهُ بِمَهْرٍ آخَرَ مِنْ عِنْدِ أَبِيهَا وَالْمَهْرُ الْأَوَّلُ لِلَّتِي دَخَلَ بِهَا»، آن‌گاه در روایت دوم به این صورت است: «تُرَدُّ عَلَى أَبِيهَا وَتُرَدُّ إِلَيْهِ امْرَأَتُهُ»^۴، برای اینکه یک زن دیگری را به جای زن اول او، تحویل او داده است.

روایت باب ده هم شبیه به این مضمون آمده که این زن اگر ثیب بود حکم آن کذا و باکره بود حکم آن کذا.^۵ غرض این است که در جریان آیه این تدلیس است مثل عوراء که تدلیس است. اگر دارد که رد نمی‌شود یعنی از سنخ عیب نیست، وگرنه آن ادله دیگر هست.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۷.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۳.

پس اگر چنانچه خبر «رفاعة بن موسى» را مرحوم صاحب جامع المقاصد نمی‌پذیرند، به تعبیر این بزرگان «صحيحه حلبی» هم دلالت می‌کند و آن «لَا تُهْ دَلَّسَهَا» هم عموم تعلیل هست که آن روایت هم مقبول است و هم مورد عمل اصحاب است، گرچه صاحب جامع المقاصد نسبت به خبر «رفاعة» مشکل دارد.

«و الحمد لله رب العالمين»